

بانوروز، بهار و سال نو (1392)

(صبح)

صممانه ترین دروذهای گرم و تبریکات و طنی خویش را بمناسبت حلول سال نو (سبزه نودودوخورشیدی) به شما و اعضای خانواده تان از صمیم قلب تقدیم داشته تمنا دارم که سال نوسال یکرنگی ها، پایداری ها، دوستی های خالصانه، استحکام در ارتباطات و طنی، تشکلهای واقعی ملی بخاطر منافع وطن و مردم و تشخیص درست در شناخت دشمنان مردم افغانستان باشد. میخواهم تا جنگ، خشونت، بی قانونی، زورگویی، برتری خواهی، تبعیض طلبی، بی تفاوتی، روزگزرانی، بی بندوباری و مردم فریبی از کشور ما افغانستان عزیز برای همیشه محو و نابود شود تا ملت رنج دیده بتواند زنده گی آرام و آسوده بی را سپری نماید. و من الله توفیق.

سلام گرم من با دا نثارت

مبارک سال نو، فصل بهارت

صفا و صلح و یکرنگی بیاید

دیگر جنگی نبینم در دیارت.



شریعتی میگفت: سخن تازه از نوروز گفتن دشوار است. نوروز یک جشن ملی است، جشن ملی را همه می شناسند که چیست، نوروز هر ساله برپا می شود و هر ساله از آن سخن می رود. بسیار گفته اند و بسیار شنیده اید، پس به تکرار نیازی نیست؟ چرا، هست. مگر نوروز را خود مکرر نمی کنید؟ پس سخن از نوروز را نیز مکرر بشنوید. در علم و ادب تکرار ملال آور است و بیهوده؛ عقل تکرار را نمی پسندد؛ اما احساس تکرار را دوست دارد، طبیعت تکرار را دوست دارد، جامعه به تکرار نیازمند است، طبیعت را از تکرار ساخته اند، جامعه با تکرار نیرومند می شود، احساس با تکرار جان می گیرد و نوروز داستان زیبایی است که در آن، طبیعت، احساس و جامعه هر سه دست اندر کارند.

نوروز که قرن‌های دراز است بر همه جشن‌های جهان فخر می‌فروشد، از آن رو هست که یک قرارداد مصنوعی اجتماعی و یا یک جشن تحمیلی سیاسی نیست، جشن جهان است و روز شادمانی زمین، آسمان و آفتاب، و جوش شکفتن‌ها و شور زادن‌ها و سرشار از هیجان هر آغاز.

سرود آبخواران خوشگوار است

نوائی دلنشین در لاله زار است

بیا با هم رویم دامان دشتها

صفای زنده گی اندر بها راست .

نوروز و آغاز سال نوی یکی از بزرگترین و مروجترین روزها به شمار می‌رود و کمتر تمدنی را پیدامینماید که از آن تهی باشد، هر قومی بر اساس تاریخ و فرهنگ و مذهب خود آغاز سال نو را در قالب برپایی مراسم و جشن های ملی و مذهبی پاس می‌دارد.

در ادبیات پارسی جشن نوروز را، مانند بسیاری دیگر از آیین‌ها، رسم‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به نخستین پادشاهان نسبت می‌دهند. شاعران و نویسندگان قرن چهارم و پنجم هجری، چون فردوسی، منوچهری، عنصری، بیرونی، گردیزی و بسیاری دیگر که منبع تاریخی و اسطوره‌ای آنان بی‌گمان ادبیات پیش از اسلام بوده، نوروز و برگزاری جشن نوروز را از زمان پادشاهی جمشید می‌دانند.

بسیاری را عقیده بر این است که محاسبه آغاز سال، در میان قوم، از دوران دهقانی، همراه با مرحله‌ای از کشت یا برداشت بوده و بدین جهت است که آغاز سال نو در بیشتر کشورها و آیین‌ها در نخستین روز بهار می‌باشد. آغاز سال، هر چند زمانی دستخوش تغییر گردید ولی حمزه در کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه گویند که آغاز سال، از زمان خلقت انسان (یعنی ابتدای هزاره هفتم از تاریخ عالم) روز هرمز از ماه حمل بود. وقتی که آفتاب در نصف النهار، در نقطه اعتدال ربیعی بود، و طالع سرطان بود.

تبریک گفتن عید و جشن نوروز، در نامه‌هایی که از شهری به شهر دیگر فرستاده می‌شد، رسمی کهن است. در برخی از منشآت و کتابها و نامه‌نگاری نمونه‌هایی آمده است، ولی با رواج چاپ، فرستادن کارت تبریکی و پیام که با مضمون‌ها و رنگهای گوناگون تهیه و در دسترس قرار گرفته، وارد فرهنگ ما شده است. رفتارها و گفتارهای هنگام سال تحویل و روز نوروز، به باور عامیانه، می‌تواند اثری خوب یا بد برای تمام روزهای سال داشته باشد. برخی از این باورها را در کتابهای تاریخی نیز می‌یابیم، و بسیاری دیگر باورهای شفاهی است، و در شمار فولکلور جامعه است که در خانواده‌ها به ارث رسیده است:

- کسی که در هنگام سال تحویل و روز نوروز لباس نو بپوشد، تمام سال از کارش خرسند خواهد بود.

- موقع تحویل سال از اندوه و غم فرار کنید، تا تمام سال غم و اندوه از شما دور باشد.

- کسی که روز نوروز گریه کند، تا پایان سال اندوه او را رها نمی‌کند...

پوشیدن لباس نو در آیین‌های نوروزی، رسمی همگانی است. تهیه لباس، برای سال نو، فقیر و غنی را به خود مشغول می‌دارد. در هر جامعه توجه به فقیران و محتاجان برای تهیه لباس نوروزی - به ویژه برای کودکان - رسمی است مانند کار و عمومی. خلعت دادن پادشاهان و امیران در جشن نوروز، برای اعضای دربار، سپاه و مسحوقین در تاریخ قدامت دارد. ابوریحان بیرونی می‌نویسد: رسم بزرگان (شاهان) خراسان این است که در این جشن به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی می‌دهند. مورخان و شاعران از خلعت بخشیدن‌های نوروزی فراوان یاد کرده‌اند. و برای این باور است که در وقف نامه آمده است: هر سال شب‌های عید نوروز پنجاه دست لباس دخترانه و پنجاه دست لباس پسرانه، همراه بوت و جوراب از عواید موقوفه تهیه و به اطفال یتیم تحویل شود.

مستندات تاریخی، پیشینه، این رسم را به گذشته‌های دور می‌برد.

چه آنجا که دقیقی می‌گوید:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت

فرو آمد از تخت و بر بست رخت

به بلخ گزین شد بدان نوبهار

که یزدان پرستان آن روزگار

مرآن خانه را داشتندی چنان

که مر مکه را تازیان این زمان

فردوسي مي سرايد:
 جهان انجمن شد بر آن تخت او
 شگفتي فرومانده از بخت او
 به جمشيد پر گوهر افشاندند
 مران روز را روز نو خواندند
 سر سال نو هر مز فرودين
 برآسوده از رنج روي زمين
 بزرگان به شادي بياراستند
 مي و جام و رامشگران خواستند
 چنين جشن فرخ از آن روزگار
 به ما ماند از آن خسروان يادگار

خلاصه بن سخن هرچه باشد و به هر كجا برسد، ثمره- امروز آن اين است كه اينك قرنهاست هر ساله هزاران نفر از اطراف و اكناف كشور و حتي از كشورهاي ديگر خود را به اين شهر مي كشانند تا در روز اول بهار بر گرداگرد اين بقعه، مبارك اجتماع كنند و هنگام بالا شدن چنده يا ژنده سخي، آن را با چشم خود ببينند كه سبك و راحت بر افراخته مي شود يا سنگين و لرزان و با اعوجاج و وضع سال پيش روي را از آن بخوانند كه سالي استوار و با برکت و همراه آرامش است يا سالي پر آشوب و قحطي و مصيبت. اين پيش بيني چه درست باشد چه نادرست، مهم اين است كه اين واقعه و سنت در روح و جان اين مردم نفوذ کرده؛ در باورهاي شان رخنه نموده و در ترانه ها و افسانه هاي شان ريشه دوانده است. اكثر افغانها اين ترانه آشنا را از زبان هنرمندان موسيقي شنیده اند كه با سوز و حالي خاص مي خوانند:
 (روز نوروز است ياران چنده بالا مي شود
 از كرامات سخي جان كور بينا مي شود
 ما نه تنها والهي گلهاي سرخت گشته ايم
 عالمي بر گنبد سبز تو شيدا مي شود .)

بهار پيام خوشبختي بيارد
 به گوشه گوشه ميهن گزارد
 ديگر جنگ و جفنگي رانبينم
 درختي صلح و آزادي بكارد.

مروري شتابنده برپيشنه بارگاه شاه ولايت مآب در بلخ



علي آيم به دربارت زيارت
 عطا فرما براي من سعادت
 ز تواميد واري دارم امروز

نماصلحی بکشورم سخاوت.

سخن از نوروز، از سال نو، از بهار نووا زشکفتن و جوانه زد نها ست . در کشور ما در شهر و دیار ما شادی و جشن نوروز رسم بزرگ و جشن فرخنده ی است که هر ساله مردم عزیز مادر هر شرایطی آنرا گرامی میدارند. در افغانستان بخاطر گرامی داشت ازین روز پر میمنت تلاشها و کوششهای فراوانی صورت میگردد و تابصورت درست و شایسته تجلیل به عمل آید ، در بلخ و شهر مزار شریف جهت تجلیل از آمدن بهار و نوروز آماده گی های زیادی گرفته میشود و در دیوار آذین بندی شده و پارچه های آویخته بر دروازه های ورودی شهر به مهمانان نوروزی خوش آمد میگویند. نوروز هر چند به عنوان يك آیین ملی و گره خورده با باورهای مذهبی از دیرباز در تمامی شهرهای کشور گرامی داشته می شده اما بنا به دلایلی شور و شوق آن در کابل و بخصوص در ولایت بلخ و شهر مزار شریف جدی تر و برنامه ریزی شده تر است. چون بارگاه باشکوهی حضرت علی (ع) بنا شده است. جامی شاعر نامی این سرزمین دو بیتی را در وصف این بارگاه سروده است که در بسیاری از رواق های این بارگاه به چشم می خورد :

گویند که مرتضی علی در نجف است

در بلخ بیا ببین چه بیت الشرف است

جامی نه عدن گوی نه بین الجبلین

خورشید یکی و نور او هر طرف است .

حقیقت هر چه باشد چیزی که جالب و ارزشمند است هنر معماری است که در این زیارتگاه به کار رفته است. این زیارتگاه یکی از شاهکارهای عصر تیموریان است و دارای کاشی کاری و تذهیب کاریهای زیبا و خیره کننده ای است. روایتی از زیارت بارگاه شاه ولایت مآب در بلخ .

ابومسلم خراسانی در رمضان سال ۱۲۹ برابر بهار سال ۱۲۶ خورشیدی، به طرفداری خاندان نبوت از روستای سفید مرو، قیام نموده و با کارگزاران بنی امیه جنگید، مرتب پیش می رفت و چون بنی امیه داشتند می شکستند، او به امام جعفر صادق پیشنهاد کرد که اگر صادق به مسند خلافت راغب باشد، ابومسلم می تواند شرایط آن را برایش مهیا کند.

امام جعفر صادق در پاسخ گفت: «که از ما هر کس خروج کرده، به درجه شهادت رسیده بنابراین ما را به فرمانروایی و خلافت رغبتی نیست، و به پیک فرمودند به ابومسلم بگو اگر می خواهد در این خاندان خدمت شایسته ای به جا آورد، کالبد مبارک جد بزرگوارم را که در صندوقی در نجف اشرف مدفون است، به بلخ برد، تا پس از آن که فتنه بنی امیه فرونشیند و دولتشان و رافتد، به مدینه برده شود، و مقصود حضرت این بود که اگر جنگ به درازا کشد و برخی شهرها دست به دست بگردد، پیکر مطهر از دست برد بنی امیه محفوظ باشد و در جای دور امنی گذاشته شود».

چون این دستور به ابومسلم رسید، به عیاران کارآموده اش فرمود که به این کار بشتابند و ایشان آن صندوق را پنهانی از نجف برداشته با شتر به مرو شاه جهان بردند و در محلی موسوم به کوه نور گذاشته و از آنجا به کلف آورده و بعداً وارد بلخ کردند، و در آبادی خواجه خیران - که در خاور بلخ و سه فرسنگی اش واقع است - یواشکی به خاک سپردند، و لوحی نیز رویش نهادند. بعدها به واسطه سرگرمی ابومسلم به جنگ، و قلع و قمع بنی امیه و سرانجام دادن امور خلافتی در ابتدای دولت بنی عباس و قتل نابهنگامش موضوع انتقال جسد یا اظهار و اعلان جای دفن در بلخ ممکن نشد، و مدفن پنهان بود. هنگامی که در زمان هارون الرشید طبق گفته پیر معمر که به هارون اظهار داشت، معلوم شد که جسد در نجف مدفون بوده، هارون بارگاهی در آنجا ساخت و مردم متوجه بدانجا گردیدند، از این رو نام بلخ ظهوری نیافت، و آن روی داد فراموش شد.

در زمان سلطان سنجر فرزند ملک شاه سلجوقی که از ۶۷/۴۹۶ تا ۷/۵۰۶ خورشیدی پادشاهی کرد، در سال ۱۵/۵۱۴ خورشیدی، در دفتر معاملات ابومسلم، مطالبی در این باره یافت شد، از جمله موضوع درخواست نامه ای که در این باب برای جعفر صادق فرستاده شده و جواب صادق به دست آمد، و جابه جایی بدن و خاک سپاری در ده خواجه خیران را فهمیدند؛ از طرفی چهارصد نفر از سادات و بزرگان بلخ در یک شب حضرت را در نزدیکی روستای خیران خواب دیده، که بالای صفه اش ایستاده بود و می فرمود سالها است ما در اینجا می باشیم و کسی آگاهی ندارد، باید به شاه اطلاع دهید که گور ما را ظاهر سازد تا مردم به زیارتمان بیایند.

پس از پیدایش دفتر ابومسلم و کشف خواب بزرگان، سلطان سنجر از مرو پایتخت خود به امیر قماج، والی بلخ، دستور داد که موضوع را بپژوهد و کنج کاود، او نیز با وجود مخالفت برخی دانایان بلخ و انکار وجود نسا در آنجا به قریه خیران آمده و در روی پشته ای که به نام تل علی معروف بود، شروع به کاوش کردند. پس از اندکی کندوکاو به گنبد کوچکی با دریچه پولادین و قفل نقره برخوردند و خیلی شادمان شدند، و با جمعیت علما گشودندش و توی حجره رفتند، صندوقی پولادین دیدند که رویش قرآنی به خط کوفی بر پوست آهو همراه با شمشیری بزرگ و سنگی بود و بر سنگ نوشته بودند: «هذا قبر ولی الله علی اسدالله». سپس صندوق را باز کردند، بدن علی را دیدند تر و تازه، حتی ناخن ها و موی ها کاملاً صحیح و آثار زخم نیز بر پیشانی نمایان بود. برخی که مشاهده و زیارتش کردند از هوش رفتند.

مردم از این قضیه مهم غریب و فریاد تکبیر و شادی بلند نمودند و نذرها و نیازها تقدیم کردند و چون خبر به سلطان سنجر رسید او نیز برای عتبه‌بوسی حرکت کرد و پنجاه هزار دینار زر سرخ پیشکش آنجا و خادمانش نمود. وی خواست صندوق را با خود به مرو برد و آنجا به خاک سپارد و بارگاهی بسازد، ولی دانایان و همه مردم جدا مانع شده و درخواستند در همانجا بماند. او هم از تصمیمش منصرف شد و ساختمان کوچکی خشتی در آنجا نموده تصمیم داشت بارگاه بسیار باشکوهی برایش بسازد، ولی به واسطه گرفتاری به جنگ و اسارت در دست غزان و کدورت بسیار نتوانست و در سال ۳۶/۵۳۵ خورشیدی درگذشت.

در زمان چنگیز که در همه شهرها کشتار و تاراج زیادی کردند و به اماکن مذهبی توهین‌ها وارد آوردند و حرمت‌ها شکستند، مردم بلخ را هم کشتار جمعی نمودند. بعضی از اهالی آنجا برای این که توهینی به محل دفن علی وارد نشود، ساختمان سنجر را ویران نموده و آثار و نشاه‌ها را از میان بردند و آن مکان را به نام پیشینش، تل علی یاد می‌کردند و به این ترتیب باز نامش محو شد، و شهر بلخ هم بعداً روی آبادی ندید. سال ۶۰/۸۵۹ ه. ش طبق آنچه در حبیب‌السیر و روضة‌الصفا نیز نوشته شده، هنگام پادشاهی سلطان حسین بایقرا که امیر بایقرا برادرش حکومت بلخ را داشت، شمس‌الدین محمد از نوادگان بایزید بسطامی از کتابخانه ملتان هند تاریخی بدست آورد که زمان سلطان سنجر نوشته شده و ماجرای مدفن علی را نیز شرح داده بود. شمس‌الدین محمد به میرزا بایقرا ارایه‌اش داد و او مهان را گرد آورد. او با حضورشان آغاز به کاویدن کردند تا آن که در همان تل آثار را دیدند و سپس سنگ قبر نمایان شد که نوشته بود: «هذا قبر اسد الله الغالب اخ رسول الله علی ولی الله» و فریاد و غریب شادی مردم بلند شد. میرزا بایقرا خدمت سلطان حسین پیکی فرستاد. سلطان نیز وزیر خود امیر علیشیر نوایی را برای پژوهیدن فرستاد و او پس از زیارت آن مکان و برگشتش به هرات موضوع را تایید نمود و سلطان حسین به زیارت آنجا حرکت کرد و غلتان غلتان و باگریه‌وزاری برای زیارت آمد و اشعاری که سروده‌بود، خواند که تهنش این است:

بر درت آمد گدای بینوا سلطان حسین

رحم کن بر حال این مشتاق ای شاه کرام

و بیماری بادکنجش برطرف شد، سپس خواست صندوق را به هرات برد ولی استخاره موافقت نکرد و دانایان هم نقل آن را توهین و حرمت شکنی دانسته، اجازه ندادند. در پی آن سلطان حسین آغاز به ساختن گنبد و بارگاهی در آنجا کرد، و ابتدای وضع ساختمان کنونی را او انجام داد. او برای آبادانی آنجا ساختمان‌هایی کرد و بازاری درست کرد و صد خانوار از مهان هرات را بدانجا فرستاد، و جویی از رودخانه بلخ جدا ساخته و بدانجا آورد که «نهر شاهی» مسمگردید و آن را وقف بر روضه فرخنده نمود و تولیت و سرپرستی را به سید تاج‌الدین اندخونی واگذار کرد، و نهر خضرآباد هم که سلطان سنجر وقف کرده‌بود و پس از آن از بین رفته‌بود را باز کنده و آب آورد. مردم نیز از اطراف بدانجا روی آورده و ساختمان‌های زیادی ساختند و شهر بزرگی شد و به مزار شریف مشهور گردید.

سپس نیز شاهان تعمیرات و موقوفاتی کردند، از جمله عبدالؤمن خان بن عبدالله خان ازبک یازدهمین امیر شیبانی، گنبدی ساخت. ولی محمد خان بن جانی خان دومین امیر دودمان جانی که حدوداً از ۱۰۱۴ تا ۱۰۱۷ پادشاهی کردند، آرایش‌هایی در ساختمان‌ها و داخل روضه و نیز باغ‌هایی ساختند. در زمان محمد مقیم خان بن سبحانقلی خان -حاکم بلخ- زمین‌لرزه‌ای رخ داد و گنبد واپاشید و او باز به حالت کنونی‌اش درست کرد. کاشی‌کاری‌اش نیز از سال ۱۲۸۷ در زمان حکومت امیر علم خان به دست استاد سمیع سمرقندی آغاز شد، و امیر به گونه‌ای که آمده، می‌نویسند، شیعه بوده و تاریخش را نیز نوشته و ماده‌تاریخ در شعر آخر و این است:

علم غلام علی هست مبدأ تاریخ

ولی بکش «دل» از او زان‌که دل به جانان داد

عبارت «علم غلام علی» در شمار ابجد، ۱۳۲۱ می‌باشد، و «دل» که ۳۴ است باید کم شود برابر ۱۲۸۷

می‌شود. چند ماده تاریخ دیگر نیز در اطراف نوشته شده‌است.

امیر عبدالرحمن خان نیز تعمیراتی در آن نمود و با خود نذر کرده‌بود که اگر پادشاهی بش رسد، نشان پادشاهی رسمی خود را شکل مسجد و روضه خجسته بگزیند، و در پس نیز که به زیارت رفت، زیارت‌نامه مفصلی خواند و دستور داد همان را روی دو تخته مس تراشیدند و جلو درب ورودی نصب کردند، که اکنون نیز در آنجا هست، محمد ظاهرشاه نیز سال ۱۳۱۹ نوسازی‌ها و تزییناتی در ایوان ورودی و دیگر بخش‌ها انجام داد. چنین است که در سال سیزده هشتادونوخورشیدی سرانجام مجمع عمومی ملل متحد به درخواست هفت کشوری که نوروژ را میراث فرهنگی خود می‌دانند جواب مثبت داد و بنابراین اول حمل (برابر با بیست و یک مارچ) به عنوان روز جهانی نوروژ پذیرفته شد. به این ترتیب، از این پس بایستی در تقویم ملی همه کشورهای عضو ملل متحد این روز ثبت و برای احیای فرهنگ و سنت‌های نوروژ تلاش شود.

پیشنهاد تصویب این قطعنامه با همکاری مشترک نماینده گان افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان،

قرقیزستان ایران، آذربایجان و ترکیه صورت پذیرفت. همچنین سه کشور هند، آلبانیا و مقدونیه نیز در روز رای گیری به کشورهای تهیه کننده این قطعنامه پیوستند. نوروز پیش تر از سوی یونسکو نیز در فهرست میراث فرهنگی معنوی بشر قرار گرفته بود. در نشست مجمع عمومی ملل متحد تاکید شد که نوروز همچون زبان مشترک میلیون ها انسان در آسیا، شبه قاره هند، آسیای مرکزی، خاورمیانه، قفقاز، بالکان، حوزه دریای سیاه و بسیاری از نقاط دیگر جهان درآمده است. اکنون بیش از سه صد میلیون نفر نوروز را در سراسر جهان گرامی می دارند. بزرگداشت نوروز بزرگداشت ریشه ها، تاریخ و ارزش های تمدن های درخشان بشری است که در طول قرن ها ارزش های انسانی را منتقل ساخته اند. ترویج و پیشبرد فرهنگ زنده گی سازگار با طبیعت یکی دیگر از جنبه های نوروز می باشد که همسو با بسیاری از اهداف ملل متحد است. همراهی کشورهای منطقه برای تصویب روز جهانی نوروز، می تواند نشانه ای از همگرایی کشورها باشد.

بهار! ای هموطن بخیر بیاید

به شهری آرزوها یت پیا ید

همین امسال بهار آرزوها

قناری خوشی ها آرد براید.

نوروز در فرهنگ و ادبیات پارسی



زمین و باغ گردیده گل افروز

نواها میرسد از باغ امروز

نوازش میکند جان و دل ت را

سرود گرم بارانهای نوروز.

هزاران سال پیش، ساکنان سرزمین آریانا (افغانستان، ایران و تاجیکستان) روز اول سال و آغاز بهار را با برگزاری مراسم ویژه و توأم با سرور و شادمانی جشن می گرفتند و سرور و شادمانی در این روز را به فال نیک گرفته و به برکت فیوضات آن، سالی را که پیش رو داشتند، نیک بخت می پنداشتند. از روزگاران قدیم تاکنون ساکنان این سرزمین باستانی، قدرشناسی و بزرگداشت از نوروز تاریخی را فراموش نکرده و در هر عصر و زمانی از آن قدردانی و تجلیل می

کنند. نوروز به عنوان يك جشن که در تاریخ مردمان آریایی سابقه چند هزار ساله دارد، تنها مختص به سرزمین فعلی افغانستان نیست و در کشورهای همسایه نیز این جشن فرخنده را که در آن طبیعت و انسان بار دیگر بیدار و از افکار زهرآگین رها می شوند، گرامی می شمارند. تاجیکستان، ایران و آذربایجان از جمله کشورهای هستند که نوروز را به عنوان بخشی از میراث نیاکان خود گرامی می دارند. بیشتر پژوهشگران بر این نظرند که هرچند تجلیل نوروز در دوران شوروی پیشین در تاجیکستان ممنوع بوده است، ولی مردم این کشور توانسته اند جشن نوروز را به عنوان بخشی از فرهنگ و میراث نیاکان خود تا به امروز حفظ کنند.

تجلیل نوروز که در تاریخ مردمان آریایی سابقه چند هزار ساله دارد، برای مردم تاجیکستان، يك جشن ملی و سنتی محسوب می شود. هرچند مقامات وقت حزب کمونیست تاجیکستان در دوران شوروی در راه تجلیل جشن نوروز در این کشور موانع زیادی ایجاد می کردند، این جشن کاملاً از میان نرفت و گذشته از این، در میان ساکنان مناطق مختلف این کشور نوروز به عنوان جشن پاکي و آغاز سال نو جایگاه ویژه ای کسب کرد.

آماده گی مردم برای تجلیل از نوروز با ستره کردن منزل و اطراف محل آغاز می شود که این مراسم «خانه تکانی» است. مهم ترین غذای نوروزی سمنک یا سمنو است که توسط زنان با يك خوشحالی و نشاط و شادمانی آماده می شود. سمنک در جوش، ما کفچه زنیم، دیگران در خواب، ما دفچه زنیم!

سمنک بوی بهار است،

سمنک رمز بهار است،

عید نوروزی مبارک!

عید نوروزی مبارک!

سمنک در جوش ما کفچه زنیم،

دیگران در خواب ما دفچه زنیم!

به جز از سمنک که رمز بهار است، سفره نوروزی با هفت نوع غذا، که هفت سین نام دارد، نیز مروج است. نوروز به مثابه سر آغاز فصل بهار، با زنده گی عینی مردم افغانستان پیوند داشته و بخش بزرگ از مردم کشور، از آمدن فصل بهار و نوروز به گرمی استقبال کرده و صفحه جدیدی از کار و فعالیت خود را آغاز می کنند، از این روی دهقانان با برگزاری مراسم ویژه ای از آمدن نوروز تجلیل می کنند.

دولتهای افغانستان در دورانهای مختلف، به طور رسمی در برگزاری جشن نوروز سهم می گرفته اند، اما در سالهای حاکمیت طالبان، هر گونه مراسمی که با نوروز و رسوم باستانی آن پیوند داشت، ممنوع و کفرآمیز خوانده می شد، طالبان حتی تقویم هجری شمسی را که نخستین روز سال در آن نوروز است، باطل اعلام کرده و سال قمری را رسمی اعلام کرده بودند. جشن نوروز به مثابه يك سنت پسندیده و پارینه ملی در تاریخ و فرهنگ افغانستان دارد محال است که با ابراز عصبیت کسانی که از مبدأ تاریخی و ارزشمندی فرهنگی آن آگاهی ندارند، نوروز از مردم افغانستان فاصله بگیرد و یا از حافظه زمان محو شود. واقعتهای زندگی انسانی و اجتماعی مردمان این سرزمین توأم با استقبال همیشگی شان از فصل بهار به مثابه موسم کشت و کار و غرض نهال «نوروز» را همواره گرمی خواهد داشت. اینک ابیاتی چند از شاعران شیرین سخن را به استقبال از فصل بهار و جشن نوروز باستانی زمزمه می کنیم:

چند گویی که چو هنگام بهار آید

گل بیارید و بادام به بار آید

روی بستان را چون چهره ی دلبندان

از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید

این چنین بیهوده ای نیز مگو با من

که مرا از سخن بیهوده عار آید

شصت بار آمد نوروز مرا مهمان

جز همان نیست اگر ششصد بار آید

هر که را شست ستمگر فلک آرایش

باغ آراسته او را به چه کار آید ؟

سوی من خواب و خیال است جمال او

گر به چشم تو همی نقش و نگار آید

”ناصر خسرو“

نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز

زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز

کیکان دری غالیه در چشم کشیدند
سروان سهی عبقری سبز خریدند
بادام بنان مقتعه بر سر بدریدند
شاه اسپرمان چینی در زلف کشیدند
” منوچهری “

باز متواری روان عشق ، صحرانی شدند
باز سرپوشیدگان عقل ، سودانی شدند
باز مستوران جان و دل پدیدار آمدند
باز مهجوران آب و گل تماشانی شدند
” سنایی “

یقین آنجاست آن جانان ، امیر چشمه حیوان
که باغ مرده شد زنده ، و جان بخشیدن اوتانند
باد آمد و بوی عنبر آورد
بادام ، شکوفه بر سر آورد
شاخ گل از اضطراب بلبل
با آن همه خار سر در آورد
” سعدی “

هست ایام عید و فصل بهار
جشن جمشید و گردش گلزار
” منوچهری دامغانی “

عید است و نو بهار و جهان را جوانی
هر مرغ را به وصل گلی شادمانی
” امیرشاهی سبزواری “
آمد بهار و یافت جهان اعتدال او
مرغ دل از نشاط برآورد سال نو
” طالب آملی “

طوفان گل و جوش بهار است ببینید
اکنون که جهان برسرکار است ببینید
این آینه هایی که نظر خیره نمایند
در دست کدام آینه دار است ببینید
” صائب “

چو گشت از روی تو دلشاد نوروز
در گنج طرب بگشاد نوروز
” کمال الدین اسماعیل “
به جمشید برگوهر افشانند
مرآن روز را روز تو خواندند
سرسال نو هرمز و فرو دین
برآسوده از رنج دل ، دل زکین
” فردوسی توسی “

نوروز بزرگم ، بزنی ای مطرب ، امروز
زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز
” منوچهری “

رسید موسم نوروز و روزگار شکفت
فرخنده گل شادی ، بهار شکفت
” فیاض لاهیجی “

صحن چمن از شکوفه ها رنگین شد
وز عطر افاقیا هوا رنگین شد
در نغمه هر چلچله پیغامی هست
کای خفته روزگار ، فروردین شد.
رعد همی زند دُهل ، زنده شده است جزء و کل
در دل شاخ و مغز گل بوی بهار می‌کشد
آن‌که ضمیر دانه را علت میوه می‌کند
راز دل درخت را بر سر دار می‌کشد
لطف بهار بشکند رنج خمار باغ را
گرچه جفای دی کنون سوی خمار می‌کشد
مولوی:

ای نوبهار عاشقان داری خبر از یارما
از تو آبستن چمن وی از تو خندان باغ ما
حافظ:

خوشر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟
ساقی کجا ست گو سبب انتظار چیست؟
بیدل:

آتش رنگی که دارد این چمن بی دود نیست
آب می گردد به چشم شبنم از بوی بهار
سعدی:

آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار
هرگیاهی که به نوروز نجند حطب است .
عصری:

باد نروزی همی در بوستان بتگر شود
تا ز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود
باغ همچون کلبه بزاز پردیبا شود
راغ همچون طبله عطار پر عنبر شود
روی بند هر زمینی حله چینی شود
گوشوار هر درختی رشته گوهر شود
چون حجابی لعبتان خورشید را بینی به ناز
گه برون آید زمیغ و گه به میغ اندر شود
افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند
بازمینا چشم و زیبا روی و مشکین سر شود .
سلمان هراتی:

عید، «حول حالنا» است
که واجب است بفهمیم

عید، شوقی است

که پدرم را به مزرعه می خواند

عید، تن پوش کهنه باباست

که مادر

آن را به قد من کوک می زند

و من آن قدر بزرگ می شوم

که در پیراهن می گنجم

عید، تقاضای سبز شدن است

یا مقلب القلوب !

هر روزتان نوروز. منابع: نوروز، آکا، فارس و پژوهشهای قبلی نویسنده .

